

صفدر تقی‌زاده

# بهرام بیضایی (ادبیات و سینما)

ایران» به جست و جو پرداخت و به تماشاخانه‌های دورافتاده و گمنام اطراف و اکناف کشور رفت و تحقیق کرد و پاره‌ای از یافته‌های خود را به تدریج در نشریه‌های هنر و سینما و آرش به چاپ رساند. مقاله‌گوشه‌ای از تاریخ نمایش در ایران که در مجله آرش به چاپ رسید، این‌گونه آغاز می‌شود:

بین کسانی که راجع به تئاتر ایران تحقیق کرده‌اند، کمتر کسی متوجه این موضوع شده است که در ایران، تعزیه‌های (برخلاف این عنوان) فکاهی و مضحک یا به گفته اروپاییان کمیک هم وجود داشته است. توضیح می‌دهیم: در اصطلاح رایج بین تعزیه‌خوانان، قطعات و تعزیه‌نامه‌هایی را که طول نمایش آنها کوتاه باشد، و ربط زیادی هم به مایه‌های اصلی عزاداری نداشته باشد «گوشه» می‌گویند و این گوشه‌ها را برخی اوقات که جمعیت بیشتر و «بانی» بخشنده‌تر بود، پیش از اصل تعزیه نشان می‌دادند.

در مقاله دیگری به نام یک معرکه و یک نمایشنامه شهری که در مجله کتاب ماه به سردبیری جلال آل احمد منتشر شد نوشت:

... معرکه‌گیران در حقیقت بهترین و تواناترین هنرپیشگان عامیانه ایران و - شاید - جهانند.

و نیز درباره تماشاخانه‌ای به نام «حافظ نو» در خیابان «حاج عبدالحمود» نوشت:

بهرام بیضایی، نمایشنامه‌نویس، فیلمنامه‌نویس و محقق ارجمندی است که امروزه بیشتر به نام یک سینماگر برجسته معروف شده است.

هنرمندانی که جوهر و قریحه هنری در وجودشان عجین شده است، غالباً علاوه بر آن شاخه تنومند و اصلی، در شاخه‌های هنری دیگری نیز می‌شکوفند و بارور می‌شوند و با این همه، آن شاخه اصلی است که همواره به شاخه‌های دیگر توان می‌بخشد. بهرام بیضایی با وجود توفیق و شهرت گسترده‌ای که در عالم سینما به دست آورده، در واقع نویسنده‌ای است پرمایه و خلاق که حاصل تفکر و قلم خویش را در شکل‌ها و جلوه‌هایی دیگر به نمایش درمی‌آورد. تسلط او بر نثری روان و استوار که متناسب با متن اثر، گاه فاخر و گاه محاوره‌ای است، مددکاری جدی در آفرینش آثار تئاتری و سینمایی‌اش بوده است.

قریحه ادبی بهرام بیضایی در نوجوانی شکوفا شد و او از همان ایام، علاوه بر درس و مشق مدرسه، با عطش فراوان خواند و آموخت و اندوخت و در ادبیات کلاسیک فارسی و متون قدیم و جدید و نثر آراسته و محاوره‌ای جست‌وجو کرد و در ترکیب و آفرینش واژه‌ها دقیق شد و سرانجام به صورت پژوهنده‌ای فعال و بی‌قرار و جدی قلم به دست گرفت.

نویسندگی را از هفده سالگی آغاز کرد و مقاله‌های مترقیه‌ای در نشریه‌های ادبی انتشار داد. آن‌گاه در باب «تاریخ نمایش در

می شود گفت که این تماشاخانه های گمنام و دورافتاده، بدر همه نمایش های تاریخی و عشقی - انتقادی و غیره ای هستند که سالهاست به شکل منحرف شده (یا منحرف تر شده) ای در خیابان لاله زار اجرا می شود... اینها گمنامند. گمنام؛ هیچ چراغ رنگارنگی اسم آنها را زیر اعلانی روشن نکرده است. هیچ هفته نامه ای عکس چند رنگی آنها را به چاپ نرسانده است. هیچ یک از آنها خاطرات زندگی و عشق های خود را توسط مجلات به مردم حقه نکرده اند و هیچ یک از آنها صدای سنگ و گریه و شغال از پشت رادیو به گوش مردم نرسانده است. اگر مشهور نشده اند، نه به خاطر بی استعدادی آنهاست، به خاطر آن است که «شارلاتان» نبوده اند و منشأ بدبختی آنها هم همین سادگی آنها بوده است... اینها بازیگرانی هستند که در یک روز تعطیل چهارده ساعت روی صحنه می مانند، بازی می کنند، می گریند، می خوانند، می خندند، می گریند و زیر نگاه یک هزار چشم، اندوه خود را مخفی می کنند. - در قعر وجود هر یک از ایشان بدبختی به بلندترین فریاد نعره می کشد.

می بینیم که بهرام بیضایی در بیست و چهار سالگی، با چه قلم استوار و با چه اعتماد به نفسی حاصل جست و جوهای خود را پخته و دلسوزانه بیان می کند. در این ایام، گذشته از نوشته های تحقیقی، نقدهای سنجیده ای هم بر آثار تئاتری و سینمایی آن زمان نوشت و آثار نمایشی غلامحسین ساعدی و اکبر رادی و آثار سینمایی ابراهیم گلستان را ارزیابی و تحلیل کرد.

بهرام بیضایی در همین سالها طبع خود را در نوشتن نمایشنامه های مستقل آزمود و چند نمایشنامه کوتاه و بلند با استفاده از مایه های نمایش های عامیانه ایرانی نوشت. این نمایشنامه ها، مضامینی چون عشق و دوستی و فداکاری و زندگی و مرگ دارند و با نثری زیبا و شاعرانه و لطیف نوشته شده اند و بیضایی در آنها نشان داده است که تا چه حد به آزادی و آزاد اندیشی و حرمت انسانی بها می دهد. از میان این آثار، نمایشنامه غروب در دیاری غریب را گروه هنر ملی در تلویزیون به اجرا در آورد.

در آن ایام، ما در آبادان بودیم و از آنجا با چند نشریه ادبی و از جمله مجله آرش و صدف همکاری می کردیم. بهرام بیضایی که حالا چیزی حدود ۲۶ سال داشت به آبادان آمد. یک پارچه شور و نشاط و سرزندگی و جوانی بود؛ فرزند و فعال، جوینده و بلعنده دانش و کتاب و به ویژه نمایش و نمایشنامه. آبادان سینمای خوب و فیلم های تازه و «انجمن تئاتر» و کتابخانه مجهزی داشت و بیضایی چند کتاب از کتاب های خارجی را

هم که به او هدیه داده بودیم با خود به تهران برد و به گمانم بعدها از میان آنها چند نمایشنامه چینی و ژاپنی و مطالبی درباره تئاتر این دو سرزمین را به فارسی ترجمه و منتشر کرد.

بهرام بیضایی در اوایل ۳۰ سالگی با ادبیات و تئاتر دمخور بود و خود چند نمایشنامه را هم کارگردانی کرد. در این ایام به سینما روی آورد و پس از ساختن فیلم کوتاه «عمو سیلیو» نخستین فیلم بلند خود «رگبار» را ساخت. اکنون علاوه بر نمایشنامه، فیلمنامه هم می نوشت. بیضایی از نخستین هنرمندان تئاتر و سینمای ماست که متن نمایشنامه ها و فیلمنامه هایش را حتی پیش از اجرا، به چاپ می رساند و هر چند نمایشنامه ها و فیلمنامه ها به طور کلی خوانندگان زیادی ندارند، آثار نمایشنامه ای و فیلمنامه ای او همواره خوانندگان و علاقه مندان جدی داشته است.

اوج کار بهرام بیضایی در اوایل چهل سالگی بود که نمایشنامه «مرگ یزدگرد» را نوشت و به روی صحنه آورد. این نمایشنامه بسیار استوار و قوام یافته است و زبانی پویا و جذاب و سرزنده برای گفت و گوی دراماتیک دارد و انباشته از ظرافت های کلامی و جاذبه های بصری و ریزه کاری های دلپذیر و طنزگرنده است.

مرگ یزدگرد یک اثر برجسته و کامل ادبی است که در میان آثار او چون نگینی می درخشد، هر چند آثار دیگری چون فیلمنامه طومار شیخ شرزین هم از نوشته های قرص و استوار اوست. زبان او از لحاظ ساختار و آهنگ کلام در این نوشته ها نزدیک به زبان فاخر ادبیات کلاسیک ماست و ما را تا حدودی با حقایق تاریخی خودمان آشنا می سازد. درونمایه های بسیاری از نمایشنامه ها و فیلمنامه هایش را هم از وقایع تاریخی همان ایام گرفته است اما او از این مایه های تاریخی استادانه سود جسته و آن ها را غیرمستقیم به وقایع امروزی پیوند داده است و کوشیده است مسائل جامعه امروز را در قالب زمان های گذشته پیرواند. ذهن او تند و چابک است و تصویرهای دلپذیری می آفریند که گاهی به شکل شعری ناب با ضرباهنگی موزون و پر جاذبه جلوه می کند. به دو تکه از نمایشنامه مرگ یزدگرد توجه کنید:

زن: ... پس چه باید کرد؟

آسیبان: هیچ ای زن، گناه با ما زانیده شده، و آن جفت همزاد من، که به جانم از همه نزدیکتر است، نامش بیوایی است.

\*\*\*

زن: چنین کاری هرگز راهزنان با ما نکرده اند.

دختر: تو پادشاهان را با راهزنان همانند می کنی؟

زن: راهزنان بر تنگستان می بخشد و پادشاهان نه!

آسیابان: بروم، آیا وقت آن نیست که از دست این زن رها شوم؟  
زن: از دست من؟ تو دلشده هر کجای جهان که باشی به سوی من  
برمی‌گردی، مگر بارها نیاز موده‌ایم؟

نمایشنامه مرگ یزدگرد بهترین نمایشنامه ادبیات معاصر  
فارسی است، ساختمانی شکوهمند و دراماتیک دارد با  
حساسیت و نازک‌کاری و ظرافت بنا شده است.

بهرام بیضایی هنرمندی خستگی‌ناپذیر، مدام آفرینشگر و  
بسیار جدی است. جدی بودن از ویژگی‌های برجسته اوست و  
شاید به همین علت گاهی تلخ و سرکش به نظر می‌آید، هنرمندی  
است خلاق و مدعی. جدی بودنش تا آنجا به چشم می‌خورد که  
حتی در آثاری که شخصیت آن‌ها، «سیاه» است و باید قاعدتاً  
آدم‌ها را بخنداند، این «سیاه» موجودی است بیشتر صمیمی و  
محرومیت‌کشیده و نه ساده‌دل و مسخره.

بعد از انقلاب، بهرام بیضایی به فیلم و سینماگرایش بیشتری  
یافت. ظاهراً می‌خواست آثار نوشتاری خود را «دیدنی» کند،  
حتی نمایشنامه مرگ یزدگرد را هم به فیلم درآورد و بعد فیلم  
برجسته باشو، غریبه کوچک را ساخت که هم ویرانگری و  
مصیبت‌جنگ و احساس غربت را نشان می‌داد و هم انباشته از  
صحنه‌ها و لحظه‌های زیبا و مسحورکننده بود. او که دست‌کم با  
همین فیلم نشان داده بود در سینما به مرحله کمال و باروری  
رسیده و شایستگی‌هایی در سطح جهانی دارد، با بی‌مهری  
زعمای سینمای کشور مواجه شد و هفت هشت سالی از ساختن  
فیلم محروم ماند «اول با اخم و بعد با سکوت و بعد با لبخند و  
مؤدبانه». اما بیضایی که هیچ‌گاه از مطالعه و پژوهش دست  
برنداشته است در این مدت بیکار ننشست و چیزی حدود بیست  
نمایشنامه و فیلمنامه نوشت که نشانه غنای فکری و مایه‌های  
خلاقیت ادبی او بود. ساقه اصلی قریحه او، ادبیات و کلام و  
نویسنده‌گی، همچنان سرسبز و بارور باقی ماند و او را سرزنده  
نگه داشت.

در پاسخ پرسشی که چطور شد مثل خیلی‌های دیگر وطنش  
را ترک نکرد گفت «من اگر ماندم برای این بود که دست به  
نوشتن داشتم که محتاج اجازه مقامات محترم نبود.»

تفکر و ساختار ذهنی بهرام بیضایی تقریباً در همه آثارش  
جلوه‌گر است، هنرمندی است که دید و بینش روشنی دارد و از  
همان ابتدای کار نویسندگی و تحقیق و نمایشنامه و  
فیلمنامه‌نویسی همچنان آزاده و مشخص باقی مانده است.

گفته است «من خیال می‌کنم کوشش ما برای دانستن و تغییر  
دادن، دلیل مهم وجود ما در این عصر است.» و نیز «کار من تا

حدودی فهمیدن و پرده برداشتن از حقایقی است که باید در  
نسل‌های قبل از ما کشف و فهمیده می‌شد.» و نیز «من حقایق  
پس‌پیچیده و کتمان‌شده را می‌کوشم ساده و دیدنی کنم. من  
مضطربم به این دلیل که فکر می‌کنم غلبه بر نادانی و فرهنگ  
تخریب روزه‌روز دشوارتر می‌شود.» و نیز «وقتی جلوی چشم  
ما هر روز تاریخ به این راحتی تحریف می‌شود، پس گله ما از  
گذشتگان برای چیست؟ این واقعیت‌های نادیده گرفته شده در  
گذشته و حال، مبنای بعضی نوشته‌های من است؛ یعنی در واقع  
این توطئه جمعی برای نادیده انگاشتن واقعیت.»

بهرام بیضایی در این سال‌های گذشته اجازه نیافت افکار و  
درونمایه‌ها و مکاشفه‌هایی را که در سینه دارد، آن‌چنان که خود  
می‌خواهد، واژه به واژه و صحنه به صحنه و نما به نما بیرون  
می‌ریزد و با همان شور و اشتیاقی که آغاز کرده بود ادامه دهد و  
آثار گرانقدر دیگری در صحنه ادبیات و هنر ما بیافریند. با این  
همه نام بهرام بیضایی در تاریخ ادبیات و هنر معاصر ایران نامی  
برجسته، معتبر و ماندگار است.

